

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، بهار ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۵، ص ۱۷۷-۲۰۶

رسالة التذكرة الهروية في فنون الحربيه

علی بن ابوبکر هروی

مترجم: دکتر اصغر قائدان*

نوشتار پیش‌رو، ترجمه رسالة التذكرة الهروية في فنون الحربيه است که علی بن ابوبکر هروی احتمالاً در قرن ششم هجری آن را تحریر کرده است. این کتاب در بیست و چهار فصل تنظیم شده که ده فصل اول آن به آیین ملکداری و چهارده فصل آن به آیین جنگ اختصاص دارد. مؤلف در ده فصل اول تذکارها، اندرزها و راهکارهایی در امور کشورداری به سلطان ارائه می‌دهد. ویژگی‌ها و شرایط وزیران، حاجبان و پرده‌داران، والیان، قاضیان، صاحبان دیوان و رسولان و نمایندگان اعزامی حکومت از مسائلی است که در فصول کوتاهی بدان پرداخته شده است. دومین بحث کتاب به هنر و آیین جنگ و مکاید و ترفندهای جنگی اختصاص دارد و مسائلی چون، ویژگی جاسوسان، ارسال نیروهای اطلاعاتی برای کسب خبر از دشمن، هشیاری، انضباط و آمادگی در برابر تهاجم دشمن، تحریر و تشویق مردم برای جنگ، انواع جنگ‌ها از جمله جنگ قلعه‌ها و محاصره شهرها و ترفندهایی که می‌توان برای فتح شهرها به کار برد و سایر اموری که یک سلطان و یا خلیفه در امور جنگ و آداب آن باید بداند، تشریح و بررسی شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: سلطان، آداب الحرب، سربیه، علی بن ابوبکر هروی، حاجب، قلعه.

* استادیار دانشگاه امام حسین(ع).

پیشگفتار مترجم

این نوشتار، ترجمه کتاب *التذكرة الهروية في فنون الحربية*، تالیف علی بن ابوبکر هروی می‌باشد. این اثر در ۲۹ صفحه در انتشارات مکتبه الثقافة الدینیه در قاهره به چاپ رسیده است. نویسنده با هدف نگارش آیین‌نامه یا تذکره‌ای برای والیان، سلاطین، خلفا و کسانی که در تدبیر امر سیاست و جنگ هستند، این کتاب را در ۲۴ باب به رشته تحریر درآورده که نیمی از آن درباره سیاست و نیمی دیگر در خصوص آیین و آداب جنگ است. با بررسی این نوشتار می‌توان دریافت که مولف از ادیبان، اندیشوران و مردان سیاست و جنگ بوده است. این تالیف، اگرچه مختصر است، از لحاظ نظریه‌پردازی و ارائه راهکارهایی در خصوص ملکداری و آیین جنگ، کمتر از سیاست‌نامه خواجه نظام الملک نیست. نویسنده، به اثر دیگر خود با عنوان *معیار الزمان في معاشره الاخوان* نیز اشاره کرده است.

از عصر مولف اطلاع چندانی نداریم، اما قراین نشان می‌دهد که او در قرن ششم می‌زیسته است؛ از جمله در باب ۲۳، مولف از ادوات جنگی، چون قسی الزیار و آله النفط نام می‌برد که این ادوات در قرن ششم ساخته شده است و نیز در باب ۲۴ از شجاعان عکا در جنگ با پادشاهان فرنگ و مسیحیان سخن می‌گوید. در هر حال این اثر به لحاظ اندیشه‌پردازی در امر سیاست و جنگ و نیز نثر بسیار ادیبانه و عالمانه‌اش، به عنوان یکی از میراث‌های تمدنی اسلام، ارزش ویژه‌ای دارد.

مقدمه

علی بن ابی‌بکر هروی، بنده ضعیف نیازمند به رحمت پروردگار و تائب از گناه - که خداوند، او و همه مسلمانان را بیامرزد - این‌گونه می‌گوید: سپاس خدایی که سایه نعمت‌هایش گسترده و پیمان‌های جود و کرمش لبریز است؛ به مدد او خواهنده آرام گیرد

و به فضلش خواهش‌ها به خانه مقصود رسند و سلام و درود او بر فرستاده برگزیده‌اش به سوی خلائق دور و نزدیک و سرکش و فرمانبر و بر اهل بیت کریم و یاران شهیرش باد. همان‌هایی که راهنمایان خلقند و پیشوایان اسلام؛ درودی پیوسته، مادامی که ابرها بیارند و گیاهان سبز شوند.

و اما بعد، هنگامی که برادری صالح و دوستی ناصح از من خواست که کتابی در بخش‌های مختلف برای او بنگارم و در آن امور مربوط به اداره بندگان، اصلاح امور مردم، فنون جنگی و راه‌های گریز از معرکه‌ها و دفع خطرات که بر والیان شهرها و هادیان مردمان، هم‌چون پادشاهان و سلاطین واجب و لازم است [بیان نمایم]، هم‌چنین آن‌چه که مایه استمرار حکومت و بنای کشور، حسن باطن و اصلاح ظاهر؛ حفظ کشور از تجاوز دشمنان، مخالفان، رقیبان و حسودان؛ حفظ قلعه‌ها و آبادانی خانه‌ها و شهرها و زمین‌ها؛ و روش رسیدن به شهرت و آوازه‌ای فراگیر که از بین نرود و هر روز در شکلی جدیدتر و حالتی افزون‌تر نمایان شود، ذکر کنم. خواسته‌اش را با مختصر نوشته‌ای که کفایتش کند اجابت کردم و در این کتاب اموری که بتواند به وسیله آنها بر دشمنان و رقیبانش پیروز شود، درج نمودم و آن را *تذکره هروی* درباره فنون جنگی نامیدم، که در ۲۴ باب است:

باب اول: درباره اموری که دانستن آنها بر حاکم لازم است؛

باب دوم: در وصف وزیران؛

باب سوم: در وصف دربانان؛

باب چهارم: در وصف والیان؛

باب پنجم: درباره امور قاضیان؛

باب ششم: درباره امور کارکنان و دبیران (منشیان دیوان)؛

باب هفتم: در وصف مصاحبان و هم‌نشینان پادشاه؛

باب هشتم: درباره کشف اسرار و امور درونی دولت‌مردان و صاحبان قدرت؛

باب نهم: در مشورت (مشورت با پادشاه)؛

باب دهم: در وصف قاصد یا پیکي که پادشاه می فرستد؛
 باب یازدهم: در وصف قاصدی که به سوی پادشاه می آید؛
 باب دوازدهم: در احوالات و امور جاسوسان و دارندگان خبر؛
 باب سیزدهم: درباره جمع آوری مال و ذخیره وسایل جنگی و به دست آوردن دل مردان جنگی (جنگ جویان و سربازان)؛
 باب چهاردهم: درباره چگونگی برخورد با دشمن و وصف جایگاهها و ترفندهای جنگی؛
 باب پانزدهم: در پنهان داشتن راز؛
 باب شانزدهم: در هدایت و رهبری سریه (قسمتی از ارتش که بین پنج تا سی نفرند و معمولاً پنهانی و شبانه عملیات می کنند)؛
 باب هفدهم: در هوشیاری و برحذر بودن از دشمن؛
 باب هجدهم: درباره پیروی از حق در اهداف و اغراض؛
 باب نوزدهم: در تحریک و تشویق افراد به جنگ؛
 باب بیستم: در شکستن صف دشمن و به قلب دشمن زدن و ترفندهای جنگی؛
 باب بیست و یکم: درباره نبرد در قلعهها و دژها و حصارهای آنها و شیوهها و ترفندهای مربوط به آن؛
 باب بیست و دوم: درباره خویشتن داری و بردباری پس از رسیدن به قدرت و توانایی و مداومت و مراقبت بر نام و آوازه نیک؛
 باب بیست و سوم: درباره کارها و ترفندهای ضروری به هنگام محاصره دشمن؛
 باب بیست و چهارم: درباره کار با دوراندیشی به هنگام نبود کمک و تنگنای چاره.
 و از هر کسی که به این کتاب می نگرد و در اسرار و مفاهیمش تأمل می کند، طلب چشم پوشی و گذشت دارم، البته در صورتی که این چشم پوشی منجر به نشر و اشاعه خیر و درستی یا کتمان و پوشش خطایی شود، پس همانا انسان از نقص خالی نیست و از لغزش رهایی ندارد و همان طور که می گویند: چه بسا اسب نیکو نیز سکنندری بخورد و شمشیر تیز دچار کندی شود (این عبارت معادل ضرب المثل کنونی انسان جایز الخطاست،

می‌باشد. [مترجم]. اما طبیعت افراد حسود، مخالف، منکر و بهانه‌جو، سبب کتمان نیکی‌های افرادی است که به آنها حسادت می‌ورزند و یا با آنها مخالفت دارند. پس شروع به گفتن می‌کنم و از خدا توفیق می‌طلبم که او بهترین رفیق و همراه است.

باب اول: درباره اموری که شناخت آنها بر سلطان لازم است

اولین چیزی که پادشاه باید بداند، قدردانی از نعمت‌های الهی و ارتباط و نزدیکی به او به سبب لطف و احسانش است و آگاه باشد که بزرگ‌ترین، والاترین، گرامی‌ترین و گرانبهاترین نعمت، نعمتی است که در ارتباط با منافع اسلام، آبادانی مرزهای یکتاپرستان، ملاحظه امور مردم و سر و سامان دادن به قوانین مربوط به مردم است که این نعمت بسته به وجود بنده‌ای است که خداوند عزیز و جلیل از میان بندگان برمی‌گزیند؛ و در سرزمینش به او قدرت و مکنت می‌دهد؛ و اسرارش را در او به ودیعه می‌نهد و در امورش پشتیبان اوست تا بساط ظلم و ستم را برچیند؛ و ظالم را بکوبد؛ و ستم‌دیده فریادخواه را یاری کند؛ و کارهای نیکو و پسندیده انجام دهد؛ و مشکلات و نقایص را رفع کند (رتق و فتق امور کند)؛ و اسیر را آزاد نماید؛ و داد مظلوم از ظالم بستاند؛ و جاهل و نادان را از یک‌دیگر متمایز و مشخص گرداند و در حمایت از اصل اسلام و سر و سامان بخشیدن به امور مردم آستین همت بالا زند، پس هنگامی که حاکم این را دانست و به فهم و غور و تدبیر در آن پرداخت، شکر و اطاعت، نیکی به بندگان خدا، اشاعه عدل، بازداری از ظلم و جور، امر به معروف و نهی از منکر، برپایی قوانین الهی و احیاء سنتها و روش‌های پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - در برابر نعمت‌های خداوند تعالی به او واجب و لازم می‌شود، پس اگر این‌گونه عمل کرد، خداوند آن‌چه را که به او عطا کرد باقی می‌گذارد؛ حافظ او در برابر دشمنانش می‌شود؛ در سختیها او را یاری می‌کند و دوست و ولی او می‌شود و این از فضل و احسان خداست.

و نیز باید بداند که با عدل و داد، امور ثبات می‌یابند و با ظلم از بین می‌رود. سعادت‌مندترین پادشاهان کسی است که ذکر خیرش باقی می‌ماند و حاکمان بعدی، از وی

مدد می جویند.

آورده‌اند که خسرو انوشیروان به وزیرش بزرگمهر گفت: گنبدی برایم بنا کن و بر فراز آن چیزی بنویس که از آن در بقای حکومت و دوام کشور سودمند شوم، پس برای او گنبدی ساخت و بر فراز آن این‌گونه نوشت: «دنیا بوستان است و حکومت حصار آن و حکومت قدرتی است که پادشاه ایجاد می‌کند و پادشاه هم‌چون چوپانی است که ارتش پشتیبانش است و ارتشیان یارانی هستند که مال، آنها را نگهداری می‌کند و مال روزی است که رعیت جمع‌آوری می‌کند و رعیت بندگانی هستند که عدل و داد آنها را به بندگی وادار می‌کند و عدل معروفی است که به واسطه آن عالم برپا است».

پادشاه باید بداند که اصلاح امور رعیت بهتر از فراوانی سربازان است و کارها همه دارای جزا هستند، پس باید از عواقب کار برحذر باشد و قصاص حقی است که گریزی از آن نیست و خداوند از همه اعمال کوچک و بزرگ، امور کشور، احوال بندگان و هر آن‌چه که بر گردن او بود، سؤال خواهد کرد. پیامبر(ص) فرمود: همه شما چوپانید و هر چوپانی مسئول گله خویش است، پس بدان که قلب، چوپان است و اعضای بدن، گله آن و پادشاه، چوپان است و بندگان گله او، پس باید که ملک از نفرین مظلوم برحذر باشد، چرا که در نزد خدا جایگاهی خاص دارد و مستجاب می‌شود و باید که به مقتضای شریعت و دین پاک و سیاست آشکار، انسان نیکوکار با نیکویی و انسان بدکار با بدی پاسخ داده شود.

باب دوم: در وصف وزیران

و حاکم باید بداند وزیرش خرد اوست که از آن مدد می‌جوید و نوری است که از آن روشنایی می‌گیرد؛ اگر او صالح باشد، دولت و حکومت نیز صالح می‌گردد و اگر فاسد باشد دولت و حکومت نیز فاسد می‌شود؛ پس بر او واجب است که او را از میان مردم عادی و رعیت انتخاب و عقل و خردش را آزمایش کند و از امانت‌داری و دین‌داری او مطمئن شود

و اگر در او به مال رعیت طمعی دید یا گرایش به اصلاح امورش به وسیله خراب کردن امور و احوال مردم یافت و یا فهمید که او در حق خودش سوء تدبیر دارد و هر کسی که به او پناه می‌برد، دیگر به او گرایش و اعتماد پیدا نمی‌کند؛ پس اگر از اداره امور خویش ناتوان است، چگونه می‌تواند امور دیگران را اداره کند؛ اگر فردی امور خود را تدبیر نمود، می‌تواند امور مردم را نیز اداره کند.

و وزیر باید دارای هوشیاری، دیانت، پرهیزگاری، عفت، وقار، بردباری و اصالت رأی و نظر باشد و رأی و نظر صحیح نمی‌شود مگر به سه چیز: تدبیر و ممارست در امور، بصیرت در سیاست و تفکر در عواقب کار.

و بهتر آن است که وزیر، ناصحی دلسوز، مؤمن، مورد اطمینان و خداترس باشد. پس هنگامی که این خصلت‌ها در نزد او به کمال رسید، مشورتش پذیرفته و سخنش شنیده خواهد شد و یا امرش مخالفت نخواهد شد.

باب سوم: در وصف حاجبان و دربانان

و بر پادشاه لازم است که در احوال یاران و خاصان و مقدمان درگاهش نیک بنگرد، پس عاقل‌ترین، دین‌دارترین، پرهیزکارترین، خداترس‌ترین، راسخ‌ترین فرد در عقیده، دل‌رحم‌ترین و پاک‌طینت‌ترین آنان را برگزیند و به عنوان حاجب قرار دهد تا اوضاع و احوال رعیت و امور مردم و ستم‌هایی که بر بندگان رفته، بر او آشکار سازند و او نباید زمام امور را به دست آنان بسپارد و با تکیه کامل بر آنها خیالش راحت باشد و در تمام امور به آنان اعتماد کند؛ چه بسا طمع سبب شود آن‌چه می‌خواهند به او بگویند و آن‌چه نمی‌خواهند از او پنهان کنند و این منجر به اختلال در حکومت و فساد در نظام و نابودی رعیت می‌شود؛ بنابراین باید خودش مستقیماً به امور بپردازد؛ شکایت مظلوم را بشنود؛ ریز و درشت امور رعیت را شخصاً بر عهده گیرد و هیچ چیز را فرو نگذارد.

و این امکان را برای احدی از خاصان درگاه و مقربان حکومتش فراهم نکند که به رتق و فتق امور بپردازد یا دفع ظلمی کند، مگر به دستور او، که اگر این کار را بدون

فرمان او انجام دهند در فرمان‌روایی طمع می‌ورزند و او را در اداره امور ناتوان و سپس برکنار می‌کنند و خود به قبض و بسط امور آشنایی پیدا کرده و با پادشاهان و حکومت‌های دیگر مکاتبه می‌کنند و در راه غلبه بر پادشاه از آنان استمداد می‌جویند و موقعیت پادشاه به جایگاه یکی از آنان تنزل می‌یابد و اغلب احوالات رعیت و امور مردم از او پنهان می‌ماند در نتیجه، مُلکش بر باد می‌رود؛ خانه‌اش ویران و حکومتش فاسد می‌شود و احترامش از بین می‌رود. در عوض اساس سلطنت و هیبت پادشاهی برانزده آنان می‌شود و دیگر سود و چیزی آنان را به طمع انس با او ترغیب نمی‌کند تا برای او هیبتی قائل شوند و به سبب ترس از او فرمان ببرند و به سبب طمعی به او خدمت کنند؛ پس اگر آنان دائماً بین خوف و رجاء باشند، تعادل برقرار می‌شود.

باب چهارم: درباره امور مربوط به والیان

و نباید درباره کسی که او را والی شهری می‌گرداند یا زمینی به او می‌سپارد و امری را به عهده او می‌گذارد، سهل‌انگاری کند، بلکه باید از اخلاق و باطن و احوال او خوب پرس و جو کند؛ پس اگر عادل بود او را گرامی بدارد و بالا ببرد و اگر ظالم بود خوارش کند و از کار عزلش نماید؛ چرا که هیچ خیر و صلاحی در رعیتی که والی آن فاسد است وجود ندارد. و نباید ولایت و حکومت از والی بزرگ‌تر باشد که به او قاهر شود؛ زیرا اگر والی حکومت، ولایتی بزرگ‌تر از خود را بر عهده گیرد، ضایع می‌شود و حیران می‌ماند؛ هم‌چون جنگ‌جویی که نیزه به دست که چون نمی‌تواند آن را حرکت دهد و به کار گیرد، مقهورش می‌شود و زمانی که در استفاده از آن توانا باشد، هر طور که بخواهد آن را به کار می‌گیرد. آورده‌اند که از یکی از خلفای بنی‌امیه پرسیدند: چه چیزی سبب زوال حکومت شما شد؟ گفت: ما برای کارهای بزرگ از افراد کوچک مدد گرفتیم، پس کار ما به آن جایی رسید که رسید.

و پادشاه باید از استمرار و ابقاء والی در مرزها و اطراف و اکناف کشور برحذر باشد؛ که

منجر به استبداد والی در امور می‌شود و این فکر را در اذهان مردم جای می‌دهد که از او دربارهٔ اعمالش بازخواست نمی‌کنند و مسئول ما فوق ندارد، پس مردم نیز در تمام خواسته‌ها تابع او می‌شوند و او نیز هر طور که بخواهد با آنها رفتار می‌کند و در جان و مال آنها تصرف می‌کند و اینجاست که عزل و برکناری او کاری دشوار می‌شود و چه بسا که برای حکومت و ولایت خود با کشورها و همسایگان مجاور مکاتبه کند، در نتیجه اوضاع و احوال پادشاه دچار فساد می‌شود و مردم با او مخالفت می‌ورزند و اوضاع کشور دچار آشفتگی و نابسامانی می‌شود و اموال و سرمایه‌ها از بین می‌رود و چنان شکست و گسستی در امور رخ می‌دهد که او از اصلاح آن عاجز می‌ماند و این آغاز رویدادی خطیر است که او باید از عواقب آن برحذر باشد، مگر این که او به والی‌اش مطمئن و از آن چه که ذکر کردیم به سبب اعتماد به دین‌داری و خردورزی او ایمن باشد.

باب پنجم: در امور مربوط به قاضیان

و مبدا که حاکم در امور قاضیان و دادگران و صاحب منصبان مربوط به این زمینه اهمال و سستی کند؛ چرا که زمام امور و مصالح مردم به دست آنهاست و آنها دربارهٔ جان، مال، ناموس و امور دین و دنیای مردم حکم می‌رانند، پس باید آنان را در مجلس خود امتحان و دربارهٔ امور دینی و دنیوی‌شان از آنها سؤال کند و همواره جاسوس و محافظی بر آنها بگمارد تا بدانند از میان آنها چه کسی از خدا می‌ترسد و از حق و حقیقت پیروی می‌کند و رشوه نمی‌پذیرد، چرا که سهل‌انگاری در کار آنان منجر به فساد اوضاع و احوالش می‌شود.

باب ششم: در امور مربوط به کارگران و کارکنان و صاحبان دیوان (منشیان دیوان‌ها)

و سلطان نباید که در امر کارگران و حسابداران و مسئولان امور دفتری سهل‌انگاری کند؛ چرا که صلاح، فساد، آبادانی و خرابی کشور به وسیله آنها صورت می‌گیرد، بلکه باید در هر لحظه از آنان کار بخواهد و آنها را فراموش نکند، در غیر این صورت او را به

کوته فکری و نادانی منسوب می کنند و با گذشت زمان کارها خراب، سرمایه ها نابود و حساب کشی دشوار می شود و اینجاست که کارکنان در دولت طمع می کنند و اگر از این طریق خللی به پادشاه وارد شود، او را ضعیف و نابود می کند. هم چنین نباید کار بزرگ را به فرد کوچکی واگذار کند که در این صورت کار بر او چیره می شود، همان طوری که در امور مربوط به والیان ذکر کردیم.

باب هفتم: درباره مصاحبان و همنشینان پادشاه

و باید سلطان مجلس خود را از افراد شرور و فاسد پیراسته گرداند که طبیعت برخی انسان ها از برخی دیگر تأثیر می پذیرد در حالی که او این را نمی داند و زمانی که سلطان دید که فردی در هنگام خشم نزدیکی بیشتری به او می جوید، از آن فرد برحذر باشد؛ چرا که او نادان است و نمی داند که امور پادشاه در هنگام عصبانیت و آشفتگی، مثل دریایی است که حتی در هنگام سکون و آرامش آن نیز نمی توان مطمئن بود که کشتی نشینان را سالم نگه دارد، چه رسد به این که متلاطم و موج باشد.

باب هشتم: درباره کشف اسرار درونی مسئولان حکومتی

و هنگامی که پادشاه بخواهد عقل و خرد وزیران، دربانان و مسئولان حکومتی و نمایندگان آنها را بیازماید باید که با یکی از آنان خلوت کرده و به او نزدیکی بیشتری پیدا کند و با او کاملاً راحت باشد، پس اگر او به اندازه جایگاه خود راحت و بی خیال شد بداند که او فردی نادان است و اگر راحتی و برخورد او متناسب با جایگاه پادشاه و منزلت سلطنتی او بود، پس او را نگه دارد و این کار را در خصوص کسی که می خواهد امتحانش کند بارها انجام دهد، زیرا این حالت در مرتبه اول مشخص نمی شود و هیبت و شوکت پادشاهی جذبه ای عظیم دارد که انسان را در جای خود نگه می دارد و انسان عاقل کسی است که هر چقدر پادشاه به او بیشتر نزدیک می شود او نیز ملک را بیشتر تعظیم کرده و

بزرگش بداند، چون برترین فضیلت این است که انسان خودش را بشناسد.

باب نهم: در مشورت

و بر پادشاه لازم است وقتی که دشمن قصد او کرد یا سختی و مصیبتی بر او نازل شد، با افراد صاحب نظر و کارآزموده از میان خواص و افراد پیرامون خود و مسئولان مملکتی مشورت کند و در امر مشورت سهل‌انگاری نکند که هر کس با دیگران مشورت کند در عقل و خرد آنها سهیم می‌شود و هر که خودرأی و مستبد باشد نابود می‌گردد و نباید انسانی را که زیرک، صاحب نظر، فکر، خرد، مکر و حيله است به سبب زشتی صورت تحقیر کند، چه بسا زشت‌رویی دارای عقل و خردی عظیم باشد و به نظر درست انسان جاهل فریفته نشود که هم‌چون لغزش و اشتباه انسان عالم به ندرت اتفاق می‌افتد و باید که مدتی طولانی در جلسات مشورتی بنشیند و گفت‌وگو و سخن را افزایش دهد که این گفت‌گوها آشکارکننده امور درونی و باطنی یارانش است که ممکن است پنهانی‌های درون و باطن و رازهای درون سینۀ آنها ناگهان به زبانشان بیاید و از طریق شواهد و قراین به امور و افعال آنها پی ببرد و بفهمد باید به چه کسی اعتماد کند و در خصوص چه کسی نباید خیالش راحت باشد.

و باید که از اختلاف نظرها بپرهیزد، زیرا حاصل آن بی‌نظمی و آشفتگی و بروز امور پنهانی است و نیز از دوست مکار و دشمن توانا بپرهیزد و در تمام امور کوشش و جدیت داشته باشد که به واسطه آن حکومت ثبات می‌یابد و بایستی با دوراندیشی به اهداف خود دست یابد و همواره هشیار باشد، چه آن که اسباب شر بسیار و یک جا جمع است و بداند که سخن در خدمت فکر و نظر است و فکر نشان‌گر پایان امور در آغاز آنهاست و مشورت سپری محافظ است و دوراندیشی قلعه‌ای محکم است؛ پس قبل از انجام کار باید مشورت کند و قبل از شروع به کار اندیشه کند و بداند که بی‌فکری، ابتدا عمل کردن است و دوراندیشی عمل بعد از تفکر و تدبر است، چون جاهل، هنگامی که دلش تقاضای کاری از او بکند بدون اندیشه در عاقبت آن دست به کار می‌شود. در حالی که دوراندیش به هنگام انجام عملی فکرش را در آن دخیل کرده و به آن کار دست نمی‌زند، مگر پس از یک

آزمایش بزرگ، حتی اگر ساده‌ترین چیز باشد و این به دو دلیل است: یکی حفظ نفس خود از لغزش، خطا و عادت به امور فاسد و دیگری دستیابی به فضیلتی بر مبنای درستی و دوری از وهم و خیال، دوستی خیر، اصالت نظر، پیروی از حق و مخالفت با هوی و هوس است.

باب دهم: در وصف قاصدی که می‌فرستد

و پادشاه باید که از فرستادن پیک و قاصد بپرهیزد، مگر پس از امتحان و آزمایش ظاهر و باطن و دیانت و خردورزی او. اگر میلی به دنیا و طمعی در جمع‌آوری مال در او یافت، از گفتن اسرارش به او ایمن نباشد و به او اطمینان نکند و نباید که فرستاده و پیک از افرادی باشند که از سلطان می‌ترسند، چه، اگر از شرّ شیطان بترسد در امورش فساد می‌کند، بلکه باید از خداوند تعالی بترسد؛ و به آخرت امیدوار باشد؛ و به دنیا اعتماد نکند؛ و پیرو حق باشد؛ و به دستورات دین عمل کند؛ و از باطل روی بگرداند؛ و از ملامت هوی و هوس و تمایلات نفسانی خویش برحذر باشد؛ و به عدل و داد مایل باشد؛ و از عقل و خرد استمداد جوید و نباید در افزایش رتبه و مقام و ترفیع درجه طمع داشته باشد که این امر سبب سودجویی او می‌شود و با تلاش از کاری که به او محول شده سرباز می‌زند، پس هنگامی که این ویژگی‌ها در او کامل باشد، پادشاه می‌تواند به رازداری او اطمینان کند که مردم به دنبال چنین افرادی هستند.

و باید که با پیک مراقبی بفرستد و محافظی دیگر به مراقب بگمارد، مبادا که آن فرد مراقب، به قاصد و فرستاده حسادت کرده و به مقام و منصب او طمع ورزد و ممکن است حسد و طمع باعث شود سخنانی غیر واقعی که در او وجود ندارد بگوید و چیزهایی از نزد خود به دروغ بیافد و مایه آزار و اذیت او شود و باید که پادشاه از چند بار فرستادن پیکی به دوست یا دشمن برحذر باشد، چه بسا بین قاصد و آن که قاصد به نزدش می‌رود دوستی و انسی ایجاد شود و قاصد جزء دوستان نزدیک دشمنش شود و از جایی که فکرش را نمی‌کند به او ضرر برسد و از فردی که بدان مطمئن است ناگاه غافل‌گیر شود؛ بلکه باید

در هر ارسال پیام، قاصدی مورد اعتماد و مطمئن را انتخاب کند، مگر این که اطمینان زیادی به آن فرد داشته باشد و هیچ شک و عیبی در این اعتماد نباشد که در این صورت می تواند جایگاه او را در منافع حکومتی و تداوم مملکت و ثبات قدرتش، هم چون جایگاه خویش بداند.

باب یازدهم: در توصیف قاصدی که به سویش می آید

و سلطان باید بداند قاصدی که از طرف دوست یا دشمن به نزد او می آید جزئی از او بلکه همه اوست و همانا قاصد نمایانگر نظر و عقیده و حتی عقل اوست. پس از طریق فرستاده و قاصد می تواند به عقل و خرد، ضعف و قوت و ستم و پشت کار او در امور پی ببرد، پس هنگامی که بخواهد از اسرار و امور مورد علاقه اش باخبر شود و عقل و خرد او را نیز به بوته آزمایش بگذارد، با او مشورت کند و از این طریق از خوبی و بدی و عدل و ستم او مطلع شود و باید که به او احسان و نیکی کند و از او استقبال کند و مدتی طولانی با او بنشیند و سؤالات زیادی راجع به چیزهای مختلف و احوال پادشاه و خزانه کشورش بپرسد و کمی تندی گفتارش را تحریک کند، چرا که این کار آن چه را که در درون دارد آشکار می کند و رازهای قلب وی را برملا می کند و از او درباره چگونگی معیشت و حقوق و سودی که عایدش می شود سؤال کند پس هر چیزی را که گفت، کم بشمارد و برایش ناچیز بداند و طوری بنماید که ارزش وی خیلی بیشتر از این چیزها است و او در نزد پادشاهش ضایع و نابود شده و قدرش را نمی داند و جایگاه و منزلتش را نمی شناسد تا این که در او طمع خدمت به خود را ایجاد کند و وی را به هم نشینی با خود ترغیب کند و این گونه وانمود کند که اینها نه برای نیاز به اوست، بلکه به خاطر محبت به او و دوستی عقل و دیانت و مهربانی و دلسوزی به حال اوست، پس اگر فریبش را خورد، او به هدف خود رسیده و قاصد را از آن خود کرده و باید که قدرت و نیرو و رفعت و شجاعتی بسیار به او بنمایاند و اینجاست که قاصد ناگزیر اوضاع و احوال پادشاه، امور کشور و مردم، مکنونات قلبی و نظم و ترتیب سرزمین و اوضاع سربازان را برای او شرح می دهد. و از این

طریق او از هر آن چه که بخواهد مطلع می شود و از مابقی امور می گذرد که این کار قاصد، سبب فساد اوضاع و احوال پادشاه کشورش و نقص و خلل در اسباب پادشاهی او می شود. پس باید از قاصدی که هیچ دیانت، اصالت و ثباتی ندارد بپرهیزد، پس چه اندک هستند حکومت‌های نابودشده و پادشاهی‌های به باد رفته و والیانی که به دلیلی غیر از آشوب و خیانت قاصدان خائن دچار اختلاف شده‌اند، چرا که آنها حرف‌ها را تحریف می کنند و به سوی کسی که به آنها نعمت و لطف و احسان بیشتری دارد متمایل می شوند و چه بسیار خانه‌هایی که خراب می کنند و آثار را از بیخ و بن می کنند و فتنه‌انگیزی می کنند و به سبب طمع در جیفه ناچیز دنیا، دشمنی و عداوت ایجاد می کنند، پس پادشاه باید که از این دسته افراد بپرهیزد و درباره آنها ایمن نباشد.

باب دوازدهم: در احوال جاسوسان و دارندگان خبر

و بر سلطان است که جاسوسانی مطمئن، امانت‌دار و دین‌دار داشته باشد؛ افرادی که به انعام و احسانی که سلطان در حق آنها روا می دارد قانعند و سودای منصب و مقام بالاتر و طمع به دست آوردن چیزهای بیشتر را در سر نمی‌پرورانند، پس آنها را در سرزمینش پراکنده می کند و بر مردمان شرق و غرب و دور و نزدیک می‌گمارد تا اخبار و اطلاعات همه شهرها را به او برسانند، مبدا که اوضاع و احوال و گفتار مردم از او پنهان بماند. در این بین، علاوه بر اخبار رسیده از جاسوسان، خبرهایی هم از تاجران و مسافران کسب می کند، به دلیل آن که اشتباهی صورت نگیرد و نقص و عیب بر اسباب پادشاهی وارد نشود و از بادیه‌نشینان و شهرنشینان و افرادی که وارد و خارج می‌شوند پرس و جو می کند و همه چیز را پنهان می‌نماید و همواره تجسس می کند و اخبار را پنهان نگه می‌دارد تا این که هیبت و شوکتش همه مردم را بگیرد و آنها از قدرت او بترسند و از شرش بپرهیزند و از مکر و حيله‌اش در امان باشند.

باب سیزدهم: در جمع آوری مال و ذخیره ساز و برگ جنگی و به دست آوردن دل مردم و جنگ جویان

و بهتر آن است که سلطان از راه‌های خاصی به جمع آوری مال و افزایش ذخایر و ثروت‌ها بپردازد، زیرا مال در کنار پادشاهان همانند خورشید در دنیا است که اگر بیشتر باشد صاحب آن قوی می‌شود و اگر کم باشد صاحب آن ضعیف می‌گردد و سلطان باید با احسان و بخشیدن نعمت‌ها به مردم بر حسب مقام و منزلت و به اندازه اوضاع و احوال آنها دلشان را به دست آورد، چرا که دل مردم هم‌چون پرندگان آسمان است که نمی‌توان آنها را شکار کرد، مگر با نصب تله و دام و پاشیدن دانه، که وقتی در دام افتادند دیگر امیدی به رهایی ندارند، قلب‌های مردم نیز هم‌چون پرندگان در حال پرواز در آسمان است، این دل‌ها به دست نمی‌آید مگر با احسان و نیکی و شاد کردن آنها، ولی همه اینها خیلی سریع می‌رند و روی می‌گردانند و پادشاه باید بداند که خساست و بخل پادشاه منجر به شایعه‌ها و حرف‌های مزخرف و نادرست درباره او و در بین عامه مردم می‌شود، پس باید از آن برحذر باشد. و اگر جود و بخشش از عادت‌ها و ویژگی‌های اخلاقی او نیست، برای حفظ خانمان و استمرار پادشاهی خود تظاهر به بخشندگی کند و نیز بر سلطان لازم است که در احوال رعیت و صاحبان سرمایه و ادای حقوقی که مستحق آن هستند نیک بنگرد و در دادن حقوق آنها درنگ و تعلل نکند که این کار سبب ضعف آنها شده و قلب‌های آنها را به او مملو از خشم و کینه می‌کند و بنابراین، هنگامی که او به آنان نیاز دارد تنه‌ایش می‌گذارند، هم‌چنین نباید در کار صنعتگران و صاحبان مشاغلی، هم‌چون معماری، منجنيق سازی، چرخ سازی، نیزه سازی، سپر سازی و نقب زنی سهل انگاری کند.

به سلطان لازم است که خزانه‌های سلاح و آنچه درون آن قرار دارد بازرسی کند؛ از شمشیرها، نیزه‌ها، طبل‌ها، حلقه‌های زره، سپرها، ساز و برگ جنگی، آذوقه، زره‌ها، تله‌های خوب، نیزه‌های کوچک جنگی، تیر و کمان‌ها، چرخ‌ها و طناب‌های مخصوص بستن دست و پای اسیران، نیزه‌های کوچک چوبی، تیغ‌های آهنی (ابزارهای آهنی کوچکی که در اطراف لشکر و در مسیر رفت و آمد اسب‌ها قرار می‌دادند که در سم آنها فرو می‌رفت و

آنها را از حرکت باز می‌داشت)، وسایل نقب‌زنی، قلاب‌های جنگی، چوب‌های منجنیق، منجنیق‌های کوچک، طناب‌های کنفی و [روی هم رفته] هر آن‌چه از ابزار و آلات جنگی و انبوهی از سنگ‌های بزرگ، دام‌های کوچک صیادی، حلقه‌های زره، میخ‌ها، قیر، آهک (یا گچ سفید) پوست گاو میش، شتر سرخ موی، گاو ماده و بزکوهی، نفت و وسایل مربوط به آن، دیگ‌ها و ملزومات آنها که مورد نیاز است.

و باید سلطان انبارهای غذایی و غلات موجود در آنها، مثل گندم، جو و عدس و انبارهای کاه و مخازن نمک، روغن، چربی، گوشت‌های نمک‌سود، جگرهای نمک‌زده و گوشت دست و پاهای بریده شده حیوانات را برای جنگ در نظر بگیرد و چه بسا برخی افراد نادان بگویند: چه نیازی به ذکر و تفصیل همه آن‌چه که گفته و نوشته شد وجود دارد؟

چه بسیار که ما در گذشته افرادی می‌دیدیم که دژ بلند و محکمی در زمان جنگ داشتند که آنها را حفاظت می‌کرد، ولی زمانی که به نمک نیاز پیدا کردند و به دنبال آن از قلعه و دژ خود خارج شدند، به ناچار آن را تسلیم دشمن نمودند؛ برای مثال قلعه کوب در نزدیکی طبرستان به این سرنوشت دچار شد.

باب چهاردهم: در چگونگی برخورد با دشمن و توصیف جایگاه‌ها و حيله‌ها و ترفندهای جنگی
و زمانی که به او خبر برسد که دشمن کافر آهنگ او کرده و او نیز بداند که توانایی رویارویی با او را دارد، لازم است به محض شنیدن خبر آماده رویارویی با او شود و با ارتش و خدم و حشم خود از سرزمینش بیرون بیاید و باید که جاسوسانی مورد اعتماد پیشاپیش او اخبار و اطلاعات کسب کنند و منزلگاه‌ها را برای او انتخاب کنند تا این‌که بداند وقتی به سوی دشمن رهسپار شد کجا منزل گزیند تا حیران نماند و اتفاقاً در جایی که آب و علف اندکی دارد و دشمن آن جا را احاطه کرده است منزل نگزیند که در این صورت نابود می‌شود و باید در رسیدن به آب‌های گوارا از دشمن پیشی بگیرد و در سرزمین‌های مرتفع

یا سرزمین‌های پست که گل و لای کمتری دارند فرود آید و اگر برای او امکان دارد برای منزل گزیدن به مکانهایی که در جهت وزیدن باد شمال قرار دارد برود و برای ایمنی از سیل و حمله‌های شبانه نباید در سرزمین‌های خیلی پست فرود آید و نیز نباید بین چادرهای سپاهیان فاصله زیادی باشد که در این صورت دشمن می‌تواند به قسمتی از سپاه حمله کند و به آنان دست یابد و به مقصودش برسد و بقیه سپاه دچار ترس و وحشت می‌شوند. همچنین نباید چادرهای سپاهیان به یکدیگر خیلی نزدیک باشد و جای آنها را تنگ کند که در این حالت، آرامش و راحتی از آنان سلب می‌شود و چه بسا خیمه‌ای آتش بگیرد و به سبب نزدیکی چادرها به هم، آنان دچار رعب و وحشت شوند. بنابراین، باید دایره‌وار منزل کنند و عده‌ای در اطراف آنها نگهبانی بدهند و عده‌ای دیگر نزدیک به دشمن و مراقب او باشند و جنگ‌جویان نیز هم جهت با او باشند و جاسوسان نیز همراهش.

و امکان پراکنده شدن در زمین و دستیابی به علوفه را برای دشمن فراهم نکند، بلکه تله‌ها و کمین‌های پنهانی برای آنان قرار دهد و باید که نامه‌ها و مکاتبه‌ها را به گونه‌ای نادرست و دروغین بر زبان فرماندهان و بزرگان و طلایه‌داران و پیش‌گویان و عالمان دینی بیندازد و به همان صورت در میان لشکریان شایع شود تا روی زبان‌ها بیفتد و یک کلاغ چهل کلاغ شود، پس ناگزیر این سخن به گوش دشمن می‌رسد و از جانب سربازان و یارانش او را خشم و کینه فرا می‌گیرد و می‌ترسد که این سخنان واقعیت داشته باشد و دیگر به افرادش اطمینان نمی‌کند و آنها را نقطه اتکایی برای خود نمی‌داند، هرچند که این سخن صحیح نباشد، ولی ناگزیر تأثیرش بر دل‌ها باقی می‌ماند. در عین حال، ممکن است که افراد دشمن با عملکردشان به این شایعه‌ها جلوه‌ای از حقیقت داده باشند. بنابراین پادشاه باید از یاران و سربازانش ناراحت و بیزار نشود و درباره آنها جز با محبت و پذیرش با خوش‌رویی، برخورد نکند و باید که ترس و آرامش خیال را با هم به کار ببندد که ایستادن یک‌جا همراه با ترس بهتر از ایمن بودن اوست تا زمانی که با ترس برخورد کند.

باب پانزدهم: در رازداری و کتمان اسرار

و بر پادشاه لازم است که در انجام امورش از پنهان کاری سود جوید و هرگاه که قصد انجام کاری کرد، آن را بازگو و آشکار نکند، مگر با انجام آن. پس چه بسا که ذکر آن به گوش دشمن برسد و غافل گیرش کند، پس نباید آن چه را که در دل دارد آشکار کند که عاقل به عملش تکیه می کند و جاهل به سخنش.

و چه درست و صحیح است سخن حکیمی که گفته: زبان عاقل در قلبش و قلب جاهل در زبانش است و نباید که خبری را تکذیب کند، حتی اگر اثری از راست بودن آن نیابد و بر سلطان لازم است که تمام چیزهایی که برایش نقل می کنند و همه چیزهایی که به او می رسانند بشنود، ولی به آنها عمل نکند، مگر بعد از آشکار شدن درستی و پرس و جو درباره حقیقت آن.

باب شانزدهم: در هدایت و رهبری سربیه

و پادشاه باید از راه انداختن سربیه (گروه پنج تا سی نفره برای عملیات شبانه) بدون کارشناس و دانشمند جنگی برحذر باشد و باید هم چون صیادی ماهر باشد که اگر طمع به صید شکاری در او پیدا شد، آن را مورد هدف قرار داده و خود را بر روی آن بیندازد و الا هیبت و شوکت و حرمتش از بین می رود و نیز فرمانده، فردی صاحب نظر، عاقل و صاحب مکر و خدعه باشد که با یاران و جلو داران لشکرش مشورت کرده و پیش قراولان را بفرستد و اخبار را به دست آورد؛ منزلگاه های سپاهیان را انتخاب کند؛ سربازان و امور لشکر را اداره و تدبیر کند؛ به سخن پادشاه گوش دهد و از او نافرمانی نکند؛ هنگام سفرها با او، هم چون یک جسم باشد و در منزلگاه ها، هم چون بنیانی محکم و مرصوص فرود آید. من در حرکت شبانه سربیه مصری و گروه امداد ناصری در ماه های سال ۵۸۸ همراه شدم در حالی که عقیده ای واحد برای جمع آوری آنها وجود نداشت؛ نه فرماندهی بود که مراقبشان باشد و نه رهبری که آنها را از دشمن محافظت و گردهم جمع کند، چون در

منزلگاهی فرود آمدند، هم‌چون شتران شتابزده بودند و اگر از جایگاه خود حرکت می‌کردند هم‌چون خران رمیده و پراکنده بودند. پس آنها مانند گوسفندانی رها شده یا خواب‌ها و کابوس‌های دروغین بودند که همواره قضا و قدر آنها را هدایت می‌کرد و سوء تدبیر و تفکر، آنها را به پایین کوهی و یا ستاره صبحی در حال غروب می‌رساند که وجود دشمنان را هشدار می‌داد و در این حال پرچم‌های مشرکان آشکار شد و افراد سریه متفرق شدند و شبانه روی به اطراف نهادند و حادثه‌ای اتفاق افتاد که اخبار آن بعداً شایع شد و سریه شکست بزرگی متحمل شد و معركة دشواری رخ داد.

باب هفدهم: در هوشیاری و برحذر بودن از دشمن

و پادشاه نباید از دشمنش غافل باشد که سهل‌انگاری در کار او سبب کم شدن مواظبت و حراست او می‌شود و چه بسا که دشمن از او قوی‌تر شود و بر او چیره گردد، در نتیجه دچار پشیمانی شود در حالی که پشیمانی هیچ سودی ندارد، پس همواره باید بر گام‌های ترس و بساط احتیاط و جایگاه هوشیاری استوار باشد که در مثل‌ها آورده‌اند: با دشمنت شنواتر از اسب، بیناتر از عقاب، با احتیاط‌تر از کلاغ، جهنده‌تر از یوزپلنگ، سریع‌تر از شیر، کینه‌ای تر از شتر، صبورتر از سوسمار و بخشنده‌تر از دریا باش.

باب هجدهم: در پیروی از حق در اهداف

و هنگامی که در دلش عدالتی یافت که در تبعیت از حق دچار تکلف و سختی نمی‌شود؛ و از صداقت و راستی مدد می‌جوید و با پیروی از هوی و هوس به باطل گرایش پیدا نمی‌کند، پس نیک بنگرد به چیزی که دلش می‌خواهد و حالتی که آن را طلب می‌کند و پس اگر دریافت که دلش به آن مایل و به سبب آن خوشحال است، بداند که او پیروز است و دشمن شکست می‌خورد و اگر در دلش ترس و گرفتگی و روی‌گردانی بسیار دید، از آن جنگ برحذر باشد و از آن دوری کند که اسکندر گفت: «من در هیچ جنگی حضور نیافتم مگر این که از درونم و هماهنگی اجزاء آن می‌فهمیدم که آیا پیروز می‌شوم یا شکست

می خورم». در این سخن، نکته باریکی هست که با نوشته ما در این باب منافات دارد چرا که روش ما با آن مخالف است و شباهتی به آن ندارد.

باب نوزدهم: در تشویق افراد به جنگ

و برای پادشاه بهتر آن است که در مجلسش کتاب‌های جنگی، مبارزه‌های ایرانیان، وقایع اعراب، فتوحات شام، سیره پیامبر(ص)، معرکه‌های سوارکاران و فنون مبارزه را بسیار بخواند، چرا که در آنها ذکر افرادی است که به دلیل مردانگی پیش افتادند و به قدرت و شجاعت معروف شدند؛ و قوم خود را با نیرو و توانایی اداره کردند؛ و به سبب دلاوری و جنگاوری شریف و عزیز شدند؛ و آنهایی که به علت سرعتشان مقدم شدند؛ و با شمشیرشان فرمان‌روایی یافتند؛ و با عزم و اراده خود دشمنان را ذلیل کردند و در شجاعت شهره آفاق شدند و آوازه مردانگی آنها در همه جا پخش شد؛ و زن‌ها درباره آنها سخن گفتند؛ و این سیره‌ها و شرح حال‌ها را سواران در همه جا نقل کردند؛ و دوستان همراه آن را هم چون آواز سرودند؛ و در آفاق طنین انداز شد؛ و دل‌ها را به ترس و وحشت انداخت و وصف این شجاعت‌ها، حتی پیشوایان دینی را ترساند.

کتابهایی درباره مبارزه‌ها و شجاعت‌های افرادی، هم‌چون، خلیفه پیامبر (ص) ابوبکر صدیق و سربه‌هایش، امیرالمومنین عمر بن خطاب و فتوحاتش، امیرالمومنین عثمان بن عفان و فتوحات زمان خلافتش، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) و جنگ‌های او و ذکر خالد بن ولید و ابی عبیده و مقداد و صحابه کریم - که خداوند از آنها راضی باشد و آنها را نیز از ما خشنود گرداند - و ماجراهای قهرمانان مسلمان و سپاهیان یکتاپرست در غزوات و جنگ‌های معروف و ذکر حوادث مربوط به عمر بن معدکرب و عنتره بن شداد عبسی و عمر بن ودّ عامری و نیز ذکر کسانی که در جنگ خوار شدند و در جدال شمشیرها و نیزه‌ها، بُزدلی و ترس از خود بروز دادند و نیروهایشان ضعیف شد و دستانشان لرزید و ننگ و عار را خریدند و خواری بر چهره‌هایشان باقی ماند. چرا که تشویق و تحریک به

جنگ، همنشینان پادشاه را به رویارویی با دشمن وادار می‌کند و ترسوهایشان را تشویق و ضعیفانشان را قوی و صاحب حماسه و دلاوری بزرگی می‌کند.

باب بیستم: درباره شکستن صف دشمن و حيله‌ها و ترفندهای جنگی

و پادشاه باید هنگام رویارویی و زدن به صف آنها تلاش کند که نور آفتاب و وزش باد به سوی دشمن باشد که اگر دشمن این کار را با او کرد و نتوانست دشمن را از موقعیتش دور و جدا سازد باید که آهسته و در عرض صحنه نبرد حرکت کند تا امور به نفع او و به ضرر دشمن باشد و باید یارانش را از این خدعه آگاه کرده و آنها را بترساند تا مشغول غارت نشوند و جمع‌آوری اموال، آنها را نفریبید، چه بسا دشمن به سوی آنها باز گردد یا به ناگاه از کمینگاه خود خارج شود و بر آنها تسلط پیدا کند و آنها را اسیر یا هلاک کند و باید که به وسیله پراکندگی پرچم‌های بسیار و کوبیدن طبل‌ها و صدای بوق‌ها و نقاره‌ها دردل دشمن ترس و وحشت بیندازد، چرا که دشمن از زیادی سپاهیان و مردان گردآمده در کنار هم و سیاهی لشکری که بی‌فایده است نمی‌ترسد و اینها اغلب سبب شکست هستند تا پیروزی و چقدر کم اتفاق می‌افتد که سپاهی با این ویژگی‌ها پیروز شود و باید که خود شخصاً ویژگی‌های مطلوب را در صف‌آرایی لحاظ و تنظیم کند و این کار را به دیگری واگذار نکند و به خدای تعالی توکل نماید و قلب (میان) سپاه را متراکم و پر از دحام گرداند و افراد بسیاری در آن جا قرار دهد و نیز قهرمانانش را انتخاب کند، چه بسا که اغلب همان‌ها در جنگ مورد هدف قرار گیرند و باید در طرف راست سپاه (میمنه) و طرف چپ آن (میسره) افراد مطمئن و قابل اتکا قرار دهد و دو طرف را مرتب و هماهنگ گرداند و هر دو جناح را قوی و مستحکم سازد و بقیه افراد سپاه و گروهی از قهرمانان که حيله‌ها و فنون جنگی بسیار دیده‌اند و طعم ضربه‌های شمشیر و نیزه را نیز چشیده‌اند (جنگ‌جویان کارآزموده) باقی بگذارد و باید به جهت هجوم دشمن بنگرد که به کدام طرف می‌رود و به کدام دسته از لشکریان حمله می‌کند، پس اگر حمله از راست بود، نیروهای طرف چپ را دو برابر کند و اگر از چپ بود نیروهای طرف راست را تقویت کند و باید که از میان افراد

پر آوازه و معروف به مردانگی برای جناحی که مورد هدف دشمن قرار می‌گیرد و آن دسته افراد و قهرمانان مشهوری که مورد نظر دشمن هستند نیروی کمکی بفرستد. آنان باید از سر و صدا و فریاد و هیاهوی زیاد بپرهیزند که منجر به شکست و حسرت و خستگی و دلتنگی و ناتوانی و سستی می‌شود و باید که هیبت و شوکت جنگ و قانون شجاعت و پایداری را در همان ضربه نخستین جنگ حفظ کند، چرا که از همان صدمه اول طرف پیروز و طرف شکست خورده مشخص می‌شود و باید که گروههایی را قبل از پیاده نظام و تیراندازان و پرتاب کنندگان نیزه‌های کوچک (زوبین اندازان) قرار دهد و به پیشاپیش سپاه دشمن بنگرد و در مقابل آنها بهترین مردان و اسبانش را هر کدام هم طراز و برابر با طرف مقابل قرار دهد و باید بداند که تکیه و اعتماد مردم به آنهاست و چشم امیدشان به سوی آنهاست، پس اگر شکست بخورند بقیه دفاع نمی‌کنند، بلکه دچار آسیب می‌شوند و هیچ فایده‌ای ندارد و باید که هنگام حمله به سپاه دشمن نگاه کنند، پس هر سمتی را مختل و ناقص دید به آن جهت حمله کند و مردان جنگاورش را به آن سو بفرستد، هنگامی که آن قسمت از سپاه لرزید و ترسید و به اضطراب و نابسامانی دچار شد به آن هجوم برد و با ضربه‌های پی در پی آنها را فراری دهند و هنگامی که ضعیف شدند و شکست خوردند پیشاهنگان و مبارزان را طلبیده و به دنبال این شکست خوردگان بفرستد در حالی که گروه کمین نیز از پشت سر، امور آنها را نگاه کرده و بررسی می‌کنند و در این باره نباید که سلطان مغرور و فریفته نفسش شود، زیرا این سرمایه است و هر کس که سرمایه را حفظ کند ضرر نخواهد کرد. و باید که با خود گروهی از افراد قوی و شجاع و دلاور و نیرومند و قدرتمند را همراه سازد و در کنار اینها خیل اسب‌های نجیب عربی و شتران قبیله کلاب را با خود ببرد. پس هنگامی که دشمن را شکست داد و مردانش را اسیر کرد و پهلوانانش را کشت، اگر هنوز طمع پادشاهی و حکومت بر مملکتش دارد باید که سریعاً به آن جا برود و مبادا به دشمنان فرصت هشیاری و حفاظت و غافل‌گیری بدهد تا خود را حفظ کند بلکه باید با لشکرش بر آنها بتازد و شکست سنگینی بر آنها وارد کند و چه بسا بتواند مالک سرزمین آنها شده و آثار و نشانه‌های آنها را از بین ببرد. و باید که فرماندهان ذکر شده را

از میان اسیران حاضر کرده و آنها را کیفر دهد و دست و پاهایشان را با غل و زنجیر ببندد و به کمک آنها قلعه‌ها، گنبدها و امارت‌هایی که تصرف آنها دشوار است فتح کند و نباید که آنها را آزاد کند، مگر در صورتی که مسلمان شده و به خدا ایمان آورند که در این صورت آنها را جانشینان خود کرده و در حق آنها احسان و نیکی بسیاری کند و بدان‌ها نعمت می‌بخشد و در حالی که آنها را آزاد می‌کند با نعمت بخشی دوباره مالک آنها می‌شود، پس در امور مردم و کشور یار و یاور او می‌شوند و بدین جهت نام و آوازه نیکوی او در همه جا بر سر زبان‌ها جاری می‌شود.

باب بیست و یکم: درباره نبرد در قلعه‌ها و حصارهای آنها و فنون و ترفندهای مربوط به آن و پادشاه باید از فرود آمدن در دژی بزرگ‌تر و قوی‌تر از توان خود و سپاهیان‌ش بپرهیزد که در این صورت مقهور آن می‌شود و پس از فرود آمدن در آن برای جنگیدن با دشمن، مجبور به رفتن می‌شود که این امر خود شکست و ننگ به حساب می‌آید و در قلعه‌ای بلند و دژی محکم فرود نیاید مگر آن که با تمام آن چه در توان و دسترس دارد دل ساکنان و سربازان و پیشوایان آن را به دست آورد و امیران و بزرگان را با دادن وعده و تضمین خواسته‌هایشان فریب دهد. و این قبل از حرکت به سوی آنها و فرود آمدن بر آنان است تا شاید این فرصت پیش آمده را غنیمت بداند و حيله و ترفندی به کار برد یا از طرف جاسوسان مورد اطمینان و افراد مخفی به او خبر برسد که ذخیره قلعه کم است یا خالی از مردان جنگی است و یا جیره غذایی و آب آن کم شده و رو به اتمام است. در این هنگام به سوی آنها حرکت کرده و برای اینکه بعداً دچار غصه و حسرت نشود فرصت را غنیمت بشمارد و سریعاً بر سر آنها فرود آید و حمله کند و ساکنان آن را با کارزاری سخت و حمله‌ای شدید و تلخ حیران و سرگردان نماید. (آنها را غافل‌گیر کند) و دوراندیشی را از دست ندهد تا به پیروزی تمام و کمال برسد و همه اهداف و خواسته‌ها محقق شوند و باید مشقتی که منتهی به منفعت و سود می‌شود کوچک بداند و ملول و دل‌تنگ نشود که خستگی و ملالت جانب او را سست و توانایی‌اش را ضعیف می‌گرداند و پادشاه باید بداند

که گرفتن قلعه‌ای بلند و دژی مستحکم و تصرف آن یا حمله‌ای شدید و از بین بردن حصارهای آن با قدرت و پیروزمندانه (با جنگ یا صلح)، جوئی از ترس و شدت حملات و عظمت نیروها و قدرت‌های وی را بر تمام کشور حاکم کرده و آن را تکان می‌دهد و پس از آن دیگر برای تصرف قلعه یا دژی که می‌خواهد وارد آن شود خودش را خسته نمی‌کند، بلکه چه بسا با اهالی آن مکاتبه کرده و به سوی ساکنان آن قاصدانی بفرستد و از آنها بخواهد بنا به دلایلی، هم‌چون طمع در حکومت یا ترس از قدرت و سلطه‌اش قلعه را به او تسلیم کنند.

و هنگامی که آهنگ سرزمینی در محدوده حاکمیت خود کرد و قصد داشت آن را ترک نکند باید به کشاورزان و رعیت مستضعف امان بدهد و فرستادگانی به سوی آنها بفرستد مبنی بر این که از آنها حمایت خواهد کرد و از شر لشکریان آنها را حفظ خواهد نمود. این کار به دو جهت صورت می‌گیرد، یکی به دلیل این که آنها علوفه‌ها را جمع‌آوری و برای سپاهیان آذوقه فراهم می‌کنند و نیازهای مردم را تأمین می‌نمایند و دلیل دوم آن که هنگامی که این امر به گوش اهالی قلعه محاصره شده و سرزمین شکست خورده می‌رسد، آنها می‌فهمند که وی مالک و فرمان‌رواست نه غارتگر و دزد، پس ناامید و شکست خورده شده و همت‌هایشان سست گشته و نظرهایشان مختلف و متفاوت می‌شود. و باید که با اهالی قلعه نامه‌نگاری کند و برای آنان و پیشوایانشان پیک بفرستد و به آنها وعده برآورده شدن خواسته‌ها و نیازهایشان را بدهد و این‌گونه بنماید که برخی از آنها به او نامه نوشته‌اند و او را می‌خواهند و در این بین کسی را مشخص نکند و این امر را پنهان کند و حالت مبهمی به وجود آورد و در این صورت، هر کدام از آنها به دیگری گمان می‌برد و در دل می‌خواهد که از او پیشی بگیرد تا بدین وسیله نزد پادشاه جایگاه و نعمتی کسب کند و آن نامه را سندی برای خویش قرار دهد و پادشاه باید به آنها وعده افزایش سهم رعیتی از شهرها و زمین‌های کشاورزی بدهد تا به منظورش برسد و با تلاش ناچیز و دشواری اندک به هدف خود برسد و در خصوص نامه‌نگاری با عالمان دینی، صاحب منصبان و پیروان و جانشینان آنها سهل‌انگاری نکند، زیرا اگر به علت داشتن صفاتی، هم‌چون ضعف

دینی، عذرتراشی، خیانت، علاقه به دنیا و بی‌رغبتی به آخرت، گستاخی، انحراف، سبکی، طمع به خرد و ریز دنیا، مراقبت از جاه و مقام، پیش‌دستی در نزد پادشاهان و بزرگان و پیروی از آسان‌ترین فتواها برای خودشان، می‌توانند پادشاه را به تمامی اهداف مورد نظرش برسانند.

و باید که از راهبان دینی و صومعه نشینان بپرهیزد که از طریق آنها نمی‌تواند اهداف خود را محقق سازد، چرا که به علت صفاتی، چون سخت‌گیری در دین و ریاضت و رهایی از دنیا، از فرو رفتن در امور دنیا و احوال آن باز می‌مانند و چه بسیار اینها و آنها را تجربه کردم به گونه‌ای که در تجربه‌ام شک نمی‌کنم و چیزی بر خلاف این نمی‌دانم و سلطان باید بر جاهای بلند و مشرف بر قلعه فرود آید و راه جیره غذایی و آب قلعه را در صورت امکان قطع کند و هم‌چنین اطراف قلعه را بازبینی کند و به قسمتی از آن دست یابد و آن نقطه را ضعیف و ضعیف‌تر کند و هیچ‌کسی را از آن محل مطلع نکند؛ به طوری که حتی هیچ جاسوسی از آن باخبر نشود و باید نزد یکی از امیران مشهور و سواران معروف که به دلاوری و قدرت جنگاوری شناخته شده است برود و همه تجهیزات و ساز و برگ، افراد، طبل‌ها، زره‌ها، شیشه‌های نفت و همه وسایل مورد نیاز برای جنگ و نقب زدن، هم‌چون پلکان، طناب، کلنگ، نیزه‌های بلند، تله، قلاب، وسایل پرتاب به داخل قلعه و نیز ابزار مورد نیاز برای حمله‌های سنگین و آهسته زمینی را در اختیار او قرار دهد و باید که امیر و فرمانده مذکور در نزدیک مکان مورد نظر جای بگیرد و یاران و سپاهیان را بازرسی کند که مبادا کوتاهی و آشفتگی صورت بگیرد و نباید هیچ‌کدام از جنگ‌جویان را بر فراز منطقه مورد نظر قرار دهد تا این که مراقبت دشمن از منطقه کم گردد و از آن جا دور شوند. پادشاه در این هنگام باید متوجه قوی‌ترین منطقه‌ها و دشوارترین مواضع جنگی باشد، چون در آن ناحیه، آتش جنگ قوت و حرارت بیشتری دارد، مردان جنگی خود را به آن منطقه روان کرده و دشمن را در آن منطقه به آتش جنگ مشغول کند و تلخی و سختی نبرد را به آنها بچشاند، پس آنان ناگزیر برای مبارزه به آن منطقه جنگی روی آورده و سایر مناطق دژ را رها می‌کنند و دچا رغفلت و حیرانی می‌شوند، زیرا فاجعه جنگ

آنها را گیج کرده و با این تدبیر چه بسا امیر مورد نظر به آن منطقه مسلط شده و نقب‌زندگان با سوراخ کردن دیوار وارد آن‌جا شوند. در این موقع، پادشاه باید از غفلت و سستی بپرهیزد، چه بسا که آنها هوشیار گشته و از غفلت خارج شوند، بلکه باید شدت حمله‌ها و سختی کارزار را به آنها بچشانند تا بدان‌جا که مرگ را مقابل دیدگان خود ببینند و از شدت ترس و وحشت گیج و منگ شوند و این واقعه ویرانگر آنها را در حیرتی بزرگ فرو برد که در این صورت آنها بدون شک از پادشاه امان خواسته و به او پناه می‌برند که اگر خواست یا آنها را امان دهد و یا فرمان‌روایی بخشد.

باب بیست و دوم: درباره‌ی خویشتن‌داری و بردباری پس از رسیدن به قدرت و توانایی و

مداومت و مراقبت بر نام و آوازه‌ی نیک

و بر پادشاه لازم است زمانی که سعادت هم‌نشین او شد و عنایات الهی یار و راهنمایش گشت، حلم و بردباری را در کنار قدرت و توانایی به کار گیرد و بر افراد نجیب و با اصالت و درستکار که از خاندان‌های قدیمی هستند و اجدادی معروف و نسل‌هایی تازه نیز دارند و هم‌چنین افرادی که پس از عزت به ذلت رسیده‌اند و بعد از ثروت فقیر گشته‌اند و روزگار از آنها روی برگرداند، و دوستان نیز آنان را ترک گفته‌اند، رحم کند تا همه‌ی تلاش‌ها و کوشش‌ها متوجه بقای حکومت او شود و افراد بیشتری برای استمرار و تداوم حکومت و ثبات پادشاهی‌اش دعا کنند.

و باید که از ظلم و جور بپرهیزد، چرا که مقتلی عظیم است و بر پادشاه واجب است که قصد افراد پایین‌تر از خود را نکند، چون این کار در حق آن افراد کمال است و برای پادشاه ضعف و نقص محسوب می‌شود؛ از این رو باید که از آنها اعراض کند، این اهمال یا به سبب قدر و منزلت پایین این افراد و یا به دلیل ترحم بر آنهاست، که آورده‌اند: حیوان درنده هنگامی که یک خرگوش از مقابلش می‌گذرد چشمانش را فرو می‌بندد که به اعتقاد برخی به جهت تحقیر و کوچک شمردن آن است و در باور بعضی دیگر، به دلیل ترحم بر حال اوست.

باب بیست و سوم: در چاره‌جویی و عمل به هنگام قرار گرفتن در محاصره دشمن

زمانی که دشمن آهنگ او نمود و توان رویارویی و دفع او را نداشت، باید ابتدا به اصلاح سربازان و دل‌جویی از یاران و پیشگامان لشکر و رعیتش، با تمام آن چه که در توان و دسترس دارد، برآید و با صاحب‌نظران و دولتمردان و کارآزمودگان از میان یاران خاصش به مشورت بنشیند و بنگرد که آنها چه چیزی در دل دارند و چه چیزی بر زبان می‌آورند و اگر در کسی انحراف و کژی دید آن را درست کند و اگر ضعف و نقصی دید او را به اصلاح آن تشویق کند و باید که به بازرسی برج و باروها، محل‌های تیراندازی و ظرفیت‌ها و راه‌های مخفی گریز بپردازد و خرابی‌های آنها را درست کند و درهای آنها را محکم کرده و آنها را به دست امیرانی مطمئن و مورد اعتماد و مسئولیت‌پذیر بسپارد و باید که دل معماران، نقب‌زنان، چرخ‌سازان، نیزه‌سازان، منجینق‌سازان و مردان نجیب را به دست آورد و نباید در کار این افراد سستی کند و باید بناها و ساختمان‌های نزدیک به سرزمینش را ویران کرده و سنگ‌های آنها را به داخل قلعه منتقل نماید، چرا که سنگ بهترین وسیله برای استفاده افراد ناتوان و توانا [در زمان حمله] است و باید که همه چوب‌ها و پل‌ها و تمام چیزهایی که دشمن می‌تواند از آنها استفاده کند، قطع و خراب کند و در داخل قلعه انبار نماید و نیز به پر کردن چاه‌ها و تخریب کارگاه‌ها و منبع‌های آب اقدام کند و لاشه‌های سمی، آب‌های کشنده و گیوه‌ها و گازهای متصاعد شونده در آنها بریزد و در محل اقامت دشمن، اجساد حیوانات مرده، از قبیل شتر، اسب، قاطر و سگ و نیز زباله بیندازد، به طوری که در مسیر وزش باد قرار گیرند که این امر منجر به انتشار بیماری‌ها به خصوص وبا و تغییر (آلودگی) هوا می‌شود و نباید در خصوص خندق‌های سرزمین و کشورش سهل‌انگاری کند، زیرا که آنها از امکانات بزرگ و امور مهم به شمار می‌آیند و بایستی خندق اطراف قلعه خود را گسترش دهد و مستحکم و عمیق گرداند، چون خندق، برای افراد ناتوانی که در محاصره قرار گرفته‌اند، مانع دفاعی خوبی است.

او باید افراد نفوذی خود را به سوی سپاه دشمن بفرستد تا دل‌های سربازان را به واسطه سخنان دروغین و شایعه‌ها درباره کشور و تخریب زمین‌هایشان، مرگ هم‌وطنان، فوت رئیس‌الرؤسای کشیش‌ها و جانشینی اسقف‌ها به جای او و انبوهی از اراجیف و سخنان باطل، سرشار از ترس و اضطراب نماید، پس این کار هیبت و شکوه آنها را از بین

می برد و همّت‌ها و تلاش‌هایشان را پراکنده و دل‌هایشان را ضعیف می‌گرداند و نیز باید به جانب فرماندهان سپاه دشمن پیک‌هایی بفرستد و با جلوداران و پیشاهنگانشان درباره آن چه که شرایط آنها اقتضاء می‌کند و طبع و سرشت آنها بدان مایل است، نامه‌نگاری کند تا بدین وسیله آرا و نظریات ایشان دچار اختلاف و لغزش و اشتباه شود و باید که تظاهر به مناعت طبع و قدرت و غرور و کم‌توجهی به دشمن نماید.

باید طلایه‌داران و جاسوسان را پیشاپیش بفرستد، پس زمانی که دشمن به او نزدیک شده و فقط یک مرحله با او فاصله دارد، کمین‌ها را در کمینگاه‌ها و محل‌های اختفای خود جای دهد و از میان لشکرش، سوارکاران و قهرمانان معروف را انتخاب نماید و به هنگام فرود آمدن لشکر دشمن، با تمام افراد و قوایی که در اختیار دارد حمله‌ای سهمگین و ضربه‌ای سنگین و کاری بر او وارد کند، در حالی که افراد کمین نیز به دنبال او هستند و باید تا می‌توانند تیرهای چوبی و وسایل آتشین و تیرهای تیز کمان‌ها را به سوی آنها پرتاب کنند؛ به ندرت سپاهی می‌تواند به هنگام فرود آمدن در جایی از چنین حمله‌ای جان سالم به در برد. او نباید در حین حمله دچار اشتباه شده و درها و دیوارهای قلعه را بدون افراد نگهبان و کشورش را بدون راهنما و رهبر رها کند، چه بسا که شرایط و اوضاع بر ضد او عوض شود و دشمن قصد سرزمینش کند و مانعی بر سر راه خود نیابد؛ بنابراین باید همواره با دوراندیشی، عاقبت‌نگری و با احتیاط گام بردارد، چرا که تجربه را نهایی نیست و عاقل باید همواره در پی افزایش تجربه‌هایش باشد.

پس اگر دشمن از او ترسید می‌تواند بر او مسلط شود و اگر نترسید، این کار او را به هول و ولا می‌اندازد و باید که به حفاظت از خندق‌ها و حراست از دیوارهای قلعه اقدام نماید و پل‌های خندق را نباید از بین ببرد، مگر زمانی که توان محافظت از آنها را نداشته باشد و شرایط بحرانی گردد و همچنین نباید درهای مخفی و سرّی را مسدود کند که سبب افزایش طمع دشمن شود و حسک‌ها (ریزه‌های آهنی تیز) را در اطراف جاهایی که امکان دسترسی به آنها سریع‌تر از بقیه جاهاست و سهل الوصول‌تریند پخش کند و نیز تا آن جا که می‌تواند به آنها اجازه نصب منجنیق و بالا آمدن از برج‌ها و کوییدن و فرو ریختن دیوارها را ندهد، زیرا نصب و راه اندازی منجنیق‌ها همان و تصرف و گرفتن قلعه همان. همچنین باید جلوی نقب‌ها و سوراخ‌ها را بگیرد و اگر نقبی ایجاد شد سریعاً آن را

خراب کند و افراد داخل آن را بسوزاند و باید که منتظر شبی تاریک و فرصتی مناسب از شب‌های پایانی ماه باشد و تعدادی از اسب‌های وحشی و سرکش که به هیچ وجه رام نمی‌شوند انتخاب و از جهت‌های مختلف رها کند و همراه با آنها افرادی به بیرون بفرستد و برای این اسب‌ها قهرمانانی برگزیند و به دم آنها پوست‌های خشک شده و ذخیره شده گاو میش و بز آویزان کند و با ضربه‌های شلاق و درد ناشی از آن، آنها را وادار به حرکت کنند و باید که این قهرمانان با ایجاد صداهای مهیب و فریادهای بلند و هیاهو و صداهای آزاردهنده به سوی اردوگاه دشمن بروند، پس هنگامی که حاکم دید سپاه دشمن دچار ترس و ضعف و به هم ریختگی شده باید که سواره نظام و افراد دلاور و شجاع از هر سو حمله کنند و وسایل آتشین و نفتی را به میان دشمن پرتاب کنند، این کار چنان عظمت و هیبتی دارد که دل و جان افراد ترسو را ملامت از وحشت می‌کند و دل انسان را می‌ترساند، علاوه بر همه اینها افراد کمین که پشت تپه‌ها و پایین کوه‌ها پنهان شده‌اند، باید حمله و شبیخون گروه‌های قبل را ادامه دهند، این ترفند، خدعه و حيله‌ای هول‌انگیز و عظیم است که به ندرت لشکری می‌تواند از آن نجات پیدا کند پس اگر پادشاه دشمن را شکست داد به مرادش رسیده است و اگر پس از این همه تلاش به هدفش نرسید، باید هیبت و شوکت دشمن را بشکند و لشکریانش را از هم بپاشد و در شرایط و اوضاع فساد انگیزد، همانا که قلب ضعیف به وسیله این ترفندها تحریک می‌شود و به قول اسکندر: تصویر شجاعت اگر به حرکت درآید، ولی آشکار نشود باز هم ترس و وحشت ایجاد می‌کند و جرأت را از بین می‌برد و خوف و رعب را افزایش می‌دهد.

پس اگر با این حيله‌ها ترس و وحشتی که می‌خواستند در دل دشمن ایجاد نکردند، باید که به مراقبت از قلعه و دیوارهای آن، نظم و ترتیب تیراندازان، ایجاد محل‌های اختفاء و بازبینی منجیق‌ها پردازد. و نباید پیکی به سوی دشمن بفرستد مگر در جواب نامه یا پیکی از طرف او که این کار منجر به بزرگی شأن و مقام و تقویت جایگاه قلعه و دژ و کم‌توجهی به دشمن می‌شود. در این باره باید از یاران [در] دیگر سرزمین‌ها و سپاهیان آنها و هم‌چنین از حکومت‌های همسایه تقاضای کمک کند تا مملکتش را احاطه کرده و از هر طرف به راه بیفتند. به نظر من، استفاده از مکر و حيله و ترفندهای جنگی بهتر از یاری خواستن از سپاهیان و سربازان بیگانه است، چون همین افرادی که او را بر ضد

دشمن یاری می‌کنند به نقاط ضعف او آگاهی پیدا می‌کنند و به او و حکومتش طمع می‌ورزند و چه بسا در آینده و زمانی دیگر از این ناتوانی و ضعف او سوء استفاده کنند.

باب بیست و چهارم: درباره کار همراه با دوراندیشی به هنگام نبود نیروی کمکی و تنگنای چاره و خدعه

حاکم نباید به هیچ وجه تسلیم دشمن شود، حتی اگر در آستانه فنا باشد و مرگ را ببیند، مگر این که دشمنش اهل وفا و امانت و دیانت باشد، پس اگر تسلیم شود دچار ندامت می‌گردد در حالی که پشیمانی سودی ندارد و گام‌هایش می‌لغزند و به سرنوشت نبرد سوارکاران و جنگ‌جویان مسلمان و قهرمانان یکتاپرست در شهر عکا با پادشاهان فرنگی و کشیشان مسیحی - که خداوند تعالی آنها را خوار گرداند - مبتلا می‌شود و نیز باید بداند که مرگ با عزت، شرافت و افتخار است و زندگی با ذلت، ناتوانی و پستی؛ و شاعر چه نیکو سروده که:

و مرگ با شمشیرهای تیز، ضعف و نقص نیست.

هنگامی که خالی از عزت و افتخار نباشد (مرگ با عزت به وسیله شمشیرهای تیز نقص و ضعف به شمار نمی‌آید).

و پادشاه یا حاکم باید بداند که چاره‌اندیشی و احتیاط دفع قضا و قدر نمی‌کند:

(و چه بسیار اسبان نجیبی که سکندری می‌خورند و چه بسیار انسان‌های بردبار که می‌لغزند و چه بسیار گوش‌ها که به انسان‌های آگاه خیانت می‌کنند).

این بیت و سطر ماقبل آن را در کتاب *معيار الزمان في معاشره الاخوان* (معیار زمان

در مصاحبت و دوستی با یاران و برادران) ذکر کرده‌ایم؛ تذکره‌ای سودمند و سفارشی مفید که ادیب از آن بهره می‌برد و عاقل به وسیله آن بلندی و رفعت می‌یابد و حاکم برای غلبه بر مخالفان و دشمنان از آن کمک می‌گیرد و این تذکره، کاری است که خدا انجام آن را برایم میسر نمود و توفیق داد، پس برای آن چه که به اندازه و بیشتر از اندازه بخشیده او را شاکرم و سلام و درود خدا بر آقا و سرورمان، پیامبر و اهل بیت و صحابه‌اش؛ درودی همیشگی تا روز قیامت و لا حول ولا قوة الا بالله العلیّ العظیم و حسبنا الله و نعم الوکیل و الحمد لله ربّ العالمین.